

موضوع ۱۲

مرور کلی موضوع

آخرین کلام عیسی مسیح که در متی ثبت شده حکمی است به پیروان وی برای شاگردسازی در هر جا. این حکم اغلب «فرمان اعظم» خوانده می‌شود. بشارت نباید امری باشد که ما فقط هنگامی که تحت تاثیر یک موعظه، مقاله یا درسی مانند این درس قرار گرفته‌ایم به انجام آن مبادرت ورزیم. در واقع، بشارت ایمانمان باید بخشی از تفکر هر روزه ما باشد.

در این مطلب ما

- اهمیت فرمان اعظم را بررسی می‌نماییم.
- توضیح می‌دهیم چطور می‌توان بشارت ایمان خود را پس از پایان سری کشف ادامه داد.
- برنامه عملی را برای کمک به توسعه و حفظ بشارت ایمان به عنوان طریقی برای زیستن طراحی می‌نماییم.
- مطالعه دوازده هفته گذشته را بررسی و خدا را بخاطر تمامی رشدی که صورت گرفته ستایش می‌کنیم.

هضم موضوع

در تحقق فرمان اعظم ما چه نقشی داریم؟ چطور می‌توانیم بشارت را بخش بزرگتری از زندگی هر روزه خود نماییم؟ چگونه می‌توانم تاثیرگذاری را در بشارت ایمان خود حفظ کنیم؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«فرمان اعظم در مورد ماموریت بشارت به اقصای عالم سخن می‌گوید. این مسئله در واقع هیچ ارتباطی به من ندارد.»

«فرمان اعظم ما را به روش زندگی بشارتی فرا می‌خواند. لازمه آن این است که ما بجای درآمیختن با دوستان مسیحی با غیرایمانداران روابط دوستانه بنا نهمیم.»

«اگر مسیحیان ایمان خود را بشارت ندهند، بواقع از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اند.»

«تثبیت طریق زندگی بشارتی مستلزم وقت و انرژی زیاد است. در آخر، این ما را از سایر فعالیت‌های مسیحی مهم دور نگاه می‌دارد.»

«فرمان اعظم به رهبران کلیسا داده شد نه به مسیحیان معمولی.»

«تنها راه حفظ اشتیاق برای بشارت دادن این است که به دوستان و آشنایان بی‌ایمان محبت و مهربانی مسیح ابراز شود.»

نمونه جهت مطالعه

مریم

مریم در کلاسها، کنفرانسها و برنامه‌های مطالعه کتاب مقدس متعددی شرکت کرده است. هر بار، او درباره موضوع مورد بحث شدیداً به هیجان آمده و قول می‌دهد بر اساس آنچه فراگرفته تغییراتی شخصی انجام دهد. با اینحال مدت کوتاهی پس از این تجربیات، وقتی که مریم زندگی نرمال را از سر می‌گیرد، مسائل کم‌کم به روال همیشگی باز می‌گردند. به تازگی مریم کلاسی جالبی را درباره بشارت به پایان رسانده، در مورد بنای ارتباط با دوستان بی‌ایمان خود و در میان گذاشتن ایمانش با آنان اشتیاقی شدیدی را در خود احساس می‌کند. اما از این واهمه دارد که مانند دفعات قبل اشتیاقش از بین رفته و زندگی‌اش به حالت عادی برگردد. مریم می‌خواهد بداند چگونه می‌تواند شور و حرارت خود برای در میان گذاشتن ایمانش را حفظ کند.

چگونه او را راهنمایی می‌کنید؟

پرسش اساسی موضوع پیش روی شما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

متی ۲۸: ۱۶-۲۰

«^{۱۶} اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. ^{۱۷} و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ^{۱۸} پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ^{۱۹} پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. ^{۲۰} و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.

کتاب متی با فرمان مسیح برای رفتن و شاگردسازی در تمام جهان خاتمه می‌یابد. این حکم به رسولانش با این وعده‌ها همراه است که تمامی اقتدار از آن او بوده، و حضورش پیوسته با آنان است. فرمان اعظم در برگیرنده حکمی یگانه است، «شاگرد سازید.» با اینحال فرآیند شاگردسازی با سه فعل توصیف شده است: رفتن، تعمید دادن و تعلیم. فرمان اعظم حکم مسیح است برای ازدیاد پیروان در حال رشد و بالغ در اثر، اول رفتن بسوی مردم و هدایت آنها بسوی ایجاد ارتباط با او، سپس تعمید دادن آنان و یکی کردنشان با کلیسا، و در نهایت تعلیم آنها به اطاعت از هر آنچه او یاد داده است. بر اساس این واقعیت که فرمان اعظم در برگیرنده یک حکم با سه بخش عمده است، به نظر شما بشارت در جهان چگونه باید صورت گیرد؟

چه اصولی در فرمان اعظم می‌توانند برای تثبیت بشارت ایمان به صورت طریق زیستن بکار روند؟

اعمال ۱۱: ۱۹-۲۶

«^{۱۹} و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفاً بر پا شد متفرق شدند، تا فینیکیا و قبرس و انطاکیه می‌گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.^{۲۰} لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند،^{۲۱} و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.^{۲۲} اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند^{۲۳} و چون رسید و فیض خدا را دید، شاد خاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.^{۲۴} زیرا که مردی صالح و پر از روح‌القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.^{۲۵} و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به انطاکیه آورد.^{۲۶} و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.»

وقتی استیفاً شهید شد (اعمال ۷) جفای سختی بر علیه ایمانداران در اورشلیم شیوع یافت. بسیاری از مسیحیان از یهودیه به نواحی اطراف پراکنده شدند. از آنجایی که کلیسا در مراحل اولیه هنوز تقریباً به یهودیان محدود می‌شد، این مبشرین جدید در سرزمین تازه خود نیز انجیل را ابتدا به یهودیان بشارت دادند. با اینحال برخی در سرزمین انطاکیه سنت را شکسته، موعظه انجیل به غیریهودیان را نیز شروع کردند که در نتیجه بسیاری ایمان آوردند.

اهمیت ماموریت «بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قیروان بودند» در چیست؟ نوآوری آنان چگونه می‌تواند برای ما سرمشق شود؟

لوقا سه بار اشاره می‌کند که «گروهی بسیاری» دخالت داشتند. فکر می‌کنید چرا او این را نکته‌ای مهمی تلقی نمود؟

نقش خدا در کلیسای انطاکیه در حال بشارت دادن ایمان چه بود؟

دیگر منابع

«سرمایه‌گذاری زندگی خود بر روی مردم»، به قلم بیل هایبلز و مارک میتلبرگ

فصل پنجم از کتاب «تبدیل شدن به مسیحی واگیردار»، چاپ ۱۹۹۴

از کتاب « تبدیل شدن به یک مسیحی واگیردار » به قلم بیل هابلس و مارک میتلبرگ

مرد به گرمی به همسرش گفت: "ما اینجا هستیم. ساحل کوپاکابانا، طبقه بالای یک رستوران زیبا و هتل درجه اول. ارزشش را داشت عزیزم، اینطور نیست؟ آن همه سال کار کردن و پس انداز برای شبی مثل امشب ارزشش را داشت."

نتوانستم از استراق سمع گفته‌های زوج میز کناری خودداری کنم، و در همان حال به همه آنچه در طول چند هفته گذشته دیده بودم فکر می‌کردم. من بخش آخر سفر یک ماهه‌ای را سپری می‌کردم که پدرم ترتیب داده بود تا در سراسر آمریکای جنوبی و مرکزی به خادمینی که در آنجا تحت حمایت او بودند پول برسانم. و از آنجایی که به آن جهت می‌رفتم، وی برنامه سفر را طوری تنظیم کرده بود که در چندین شهر در سراسر آمریکای جنوبی توقف کرده، بتوانم در مورد آن بخش از جهان تجربه کاملتری کسب کنم.

آن سفر دوره بسیار آموزنده‌ای در زندگی‌ام بود. من نوزده سال داشتم. به تازگی مسیحی شده بودم اما هنوز نمی‌دانستم می‌خواهم باقی عمر خود را صرف چه چیزی نمایم. سفر خود را با یک قبیله سرخ پوست در قلب جنگل آمریکای مرکزی شروع کردم، جایی که کلیسایی در حال نشو و نمو بود. این گام بسیار هیجان‌انگیزی بود. روح‌القدس فعالانه عمل می‌کرد، و در سرتاسر ناحیه زندگیها در حال تبدیل بودند.

از آنجا به شهرهای متعدد دیگری رفته و در آخر به ریودژانیرو در برزیل رسیدم که در آن موقع مرکز تجاری جهان بود. و حال داشتم تنها در رستورانی شیک غذا خورده و به صحبت‌های این زوج در توصیف اینکه چقدر عالی است که بالاخره توانستند آنجا باشند گوش می‌دادم.

تقریباً احساس سرگیجه داشتم چون با خود فکر کردم "یک لحظه صبر کن. این افراد تقریباً شصت سال سن دارند، و دارند می‌گویند عمری را صبر کرده‌اند تا به این تجربه برسند؟ من نوزده سال دارم و الان اینجا نشسته‌ام! پس سی چهل سال آینده باید چکار کنم؟ اگر همه چیز در همین خلاصه می‌شود، پس من در مخمصه بزرگی افتاده‌ام. این عالی است، اما مطمئناً همه چیز نیست."

بیاد دارم که در حالی که بسوی اتاق می‌رفتم با خود فکر کردم، با زندگی‌ام چه کار خواهم کرد؟ چه چیزی آنقدر برایم ارزش داشت که تمام آینده‌ام را بر روی آن سرمایه‌گذاری کنم؟

همانطوریکه در مورد سالهایی تعمق می‌کردم که در شرکت پدرم کار کرده بودم، خاطرات شیرین زیادی در ذهنم جرقه می‌زدند. اما همچنین احساس کردم که این شغلی نیست که آرزوهای روحم را برای آنکه بخشی از یک فرآیند ابدی و دگرگون‌کننده باشم برآورده سازد. در مقایسه، به پشت سر، به آن کلیسای کوچک در دل جنگل و تعدادی مردم واقعاً هوشمند فکر می‌کردم که زندگی خود را وقف خدمت در میان آن سرخ پوستان کرده بودند. آنها جامعه‌ای فوق‌العاده از ایمانداران را بنا کرده بودند که حالا داشتند دوستان خود را بسوی مسیح هدایت می‌کردند. چند روز قبل را بیاد آوردم که در حین یکی از برنامه‌های پرستشی آنها بر روی زمین نشسته بودم و آنها با تمامی قلب خود با سرودها خداوند را ستایش می‌کردند.

آن شب در ریودژانیرو متوجه شدم که آنچه شاهد وقوعش در آن قبیله بودم بسیار واقعی‌تر، مانا‌تر، و مهمتر از صرفاً کسب امتیاز در دنیای تجارت است. و این آن چیزی بود که می‌خواستم سهمی در انجامش داشته باشم. همانطور که آخر سر معلوم شد، این اندیشه‌ای بود که علیرغم همه وسوسه‌ها و فرصتهایی که مرا به جهت دیگری می‌کشید، هرگز قادر به تغییرش نبودم.

حرفه صید ماهی

این نزاعی دیرینه است. من فقط با مسئله انتخاب حرفه دست به گریبان نبودم. با این مسئله کلنجار می‌رفتم که کجا اشتیاق، رویاها و انرژی خود را سرمایه‌گذاری کنم. بعدها وقتی در عهد جدید خواندم که بعضی از شاگردان مسیح نیز با همین موضوع درگیر بودند دریافتم که من تنها نبودم.

گرچه پطرس و اندریاس پیشه ماهیگیری داشتند، آنها دعوت چالش‌آمیز مسیح در فصل چهارم انجیل متی را جدی گرفتند، آنجا که مسیح تلویحاً به آنان گفت: "من می‌دانم شغل شما صید ماهی است. اما دوستان به من گوش دهید، با دقت بشنوید. اگر به من اعتماد کرده، مرا پیروی کنید، اگر سعی کنید بفهمید من که هستم و در این دنیا چه می‌کنم، در آن صورت به من اجازه خواهید داد شما را صیاد جانها سازم. و مرا باور کنید، این قطعاً بسیار مهم‌تر از صرفاً صید ماهی است!"

درک ای نکته حائز اهمیت است که عیسی مسیح حرفه ماهیگیری را بیش از شغل ساختمان‌سازی که خود و یوسف از طریق آنان امرار معاش می‌کردند، مورد انتقاد قرار نمی‌داد. هیچ ایرادی در آن حرفه‌ها، صنایع غذایی، توریست، بیمه یا معاملات املاک وجود ندارد. همگی اینها خوب هستند. اما هیچ سرمایه‌گذاری زمینی به اندازه حرفه آوردن گمشدگان به سوی صلیب مسیح اهمیت ندارد. این باید کانون زندگی تمامی پیروان او باشد، صرف نظر از اینکه به چه حرفه‌ای اشتغال دارند.

کسانی که تصمیم می‌گیرند مسیح را پیروی نمایند نهایتاً به این نتیجه خواهند رسید که چیزی مهمتر از رساندن پیام انجیل به مردم وجود ندارد. و وقتی اینکار را انجام دهند ارزشهایشان برای همیشه تغییر خواهد کرد. آنها با این ادراک احاطه خواهند شد که هر فعالیت زمینی دیگری در مقابل کمک به یک مرد، زن، پسر و دختر برای رسیدن به نجات، آزادی، و رابطه تبدیل‌کننده با خالق هستی رنگ می‌بازد. و به محض اینکه درک کنند مهمترین پیشه در جهان مشغول شدن به کار مردم است، آنوقت بیایید و ببینید! آنها متفاوت خواهند زیست، متفاوت دعا خواهند کرد، متفاوت دوست خواهند داشت، متفاوت کار خواهند کرد، متفاوت خواهند بخشید و خدمت خواهند نمود، زیرا آنها سرگرم مردم و نیازهایشان خواهند شد. ذهنشان را این فکر پر خواهد کرد که چطور صیاد مؤثرتری برای جانها شوند.

آیا چنین اتفاقاتی برای شما رخ داده‌اند؟ در دفتر فروش شرکت تولیدی پدرم در میشیگان نشسته و آياتی را از باب سوم رساله ۲ پطرس را می‌خواندم که عاقبت آتشبار همه چیزهایی که آن همه برای بدست آوردنشان آنقدر دغدغه داشتم را توصیف می‌کرد. این اندیشه مرا به وحشت انداخت؛ سرمایه‌گذاری زندگی خود بر روی اموری چنان گذرا تا چه حد اتلاف بیهوده تمامی تلاشهاست.

سپس ۱ قرن‌تیاں ۹: ۲۵ را بیاد آوردم جایی که پولس می‌گوید: «و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را.» پولس تلویحاً می‌گفت: «آنها همگی به رقابتی غلط دل خوشند! من ترجیح می‌دهم شما ایمانداران همگی تعلیم دیده و تمرین کرده و نگاه خود را به برنده شدن در مسابقه واقعی بدوزید: مسابقه‌ای که سبب می‌شود زندگی‌تان از طریق خدمت خدا و خدمت به مردم در ابدیت به حساب آید.» فقط از تعداد معدودی از ما بواقع خواسته می‌شود تور و پیشه خود را رها کنیم. از میان ما تعداد چندان زیادی توسط خدا هدایت نشده‌اند که خدمت را شغل خود سازند. از اکثریت عظیمی از مسیحیان خواسته می‌شود مشاغل جاری خود را دنبال کنند، اما با طرز فکری کاملاً جدید، طرز فکری که دید خدا را در مورد اهمیت ابدی مردم منعکس نماید.

شرط می‌بندم شما هم مثل من فکر می‌کنید شاگردان کسب تخصص در کار مردم را بجای حرفه ماهیگیری برگزیدند. و شرط می‌بندم از این شادید که در یوحنا ۲۱، وقتی پطرس بازگشت به شغل ماهیگیری را در نظر گرفت، عیسی مسیح به سراغش رفته و چالش خود را برای آنکه در کار کمک به مردم باقی بماند تجدید نمود. سه بار به پطرس می‌گوید: "در کار مردم بمان."

این همان کاری است که پطرس انجام داد، و خداوند او را بکار گرفت تا تمام عالم متأثر نماید. بطریقی بسیار محقرتر این آن چیزی است که من نیز انجام دادم، و سعی می‌کنم بر گوشه‌ای از جهان که هستم

تأثیری بجای گذارم. سؤال باقیمانده این است، می خواهید چه کنید؟ زندگی خود را در کجا سرمایه گذاری خواهید نمود؟

بگذارید به خاطر خودتان و محض خاطر دوستان گمشده تان به شما التماس کنم، اگر با تمامی دل، جان، فکر و قوت خود خدا را دوست دارید: در کار خلق بمانید. هر روز به روح القدس بگویید: "امروز، امروز اجازه بده کاری بیش از صرفاً صید ماهی انجام دهم. مرا یاری ده چیزی فراتر از فروش یک محصول انجام دهم. مرا قوت ده و رای انجام یک خدمت عمل کنم. مرا قادر ساز زندگی انسانی را لمس کنم. از طریق من عمل کن تا مردان و زنان را بیابی. من می خواهم در کار مردم باشم!" این طرز تفکر یک مسیحی واگیردار است.

چالش نهایی مسیح

قبل از به پایان بردن فصل آخر، مایلم چالش نهایی را که مسیح پیش از اتمام مأموریت زمینی خود و صعود به آسمان پیش کشید، تکرار کرده و بکار گیرم. این چالش در متی ۲۸: ۱۹-۲۰ آمده است. «پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» دقت کنید مسیح به چه کسانی اشاره داشت. او با شاگردانش سخن می‌گفت، کسانی که دست از همه چیز شسته بودند تا او را پیروی کرده و هر چه بیشتر شبیه او گردند. چنانچه این مسئله را در قالب فرمول خود قرار دهیم، آنها اجازه داده بودند نفوذ مسیح چنان در عمق وجودشان رخنه کند که شخصیت‌هایی با «توان بالا» شوند. آنها راهنمایی‌های دست اول را در اختیار داشته و با الگوپذیری از مسیح بگونه‌ای می‌زیستند که با اصالت، شفقت و فداکاری مهر شده بود.

جنبه دوم این چالش ریشه در کلمات دارد: "پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید." قدر مسلم اینکه مسیح انتظار نداشت این مهم از طریق دیپلماسی و تلاش‌های سیاسی رخ دهد. در واقع، این نتیجه‌ای بود از براه افتادن آنها و قرار گرفتن در «ارتباطی نزدیک» با مردمی که امید داشتند آنها را تحت تأثیر قرار دهند. در چنان شرایطی، آنها فرصت برقراری ارتباط را یافته و بطور طبیعی مردمی را که با آنها آشنا می‌شدند تحت تأثیر قرار می‌دادند.

سپس مسیح تأکید دارد بر اینکه وقتی شاگرد می‌سازند باید آنها را تعلیم دهند. در حالی که او ابتدائاً به راهنمایی نوایمانان در رشد روحانی و اطاعت از مسیح اشاره دارد، این هدایت مطمئناً قرار بود ادامه‌ای باشد بر تعلیمی که در تمام آن مدت انجام شده بود. به دیگر سخن، تعلیم «بیان روشن» پیام انجیل

مسیح را در بر دارد. شاگردان باید از الگوی او در آغاز نمودن گفتگوها در مورد موضوعات روحانی تبعیت کرده، طریق دریافت نجات او را تبیین و به مردم کمک کنند تا بر موانعی که آنها را از ایمان آوردن باز می‌دارد غلبه نمایند.

بالاخره، مسیح وعده داد که با آنها، و ما، خواهد بود «هر روزه تا انقضای عالم.» علاوه بر تضمین حضور و محافظت او، این اشاره‌ای ضمنی است به آنچه در جای دیگر به صراحت گفته می‌شود: که در همان حال که ما سهم خود را در اجرای فرمان اعظم بجای می‌آوریم، او نیز سهم خود را در مثمرتر نمودن آن تلاشها ایفاء می‌نماید. بطور خلاصه، مسیح به ما اطمینان می‌دهد که هنگامی که نقش خود را به اجرا در آوریم، «حداکثر اثرگذاری» را بر جهان اطراف خود خواهیم داشت. ما افرادی را خواهیم دید که یکی پس از دیگری از خط ایمان عبور کرده، مسیحیان واگیردار گشته و بطور فزاینده‌ای به کلیساهای واگیردار ملحق می‌شوند.

و این خبر خوشی است برای شنیدن، اینطور نیست؟ اما بزرگترین ترس من برای شما این است که، صرفاً در مرحله افزایش دانش خود در مورد معنای تبدیل شدن به مسیحی واگیردار و بهای پرورش مسیحیان واگیردار دیگر متوقف شوید. ما هر دو می‌دانیم که این کافی نیست. یک بار دیگر کلمات مسیح را مرور کنید. تمام حرکتی که او مایل است در جهان آغاز شود با کلمه کوچک «بروید» شروع می‌گردد.

«بروید»، می‌توانم صدای او را بشنوم که می‌گوید: "این خبر را برسانید که قصورات اخلاقی می‌توانند توسط خدا اصلاح شوند. این خبر را اعلام کنید که گناهکارانی که توبه کنند می‌توانند فیض و بخشش را بیابند. به همه اطلاع دهید که مردان و زنان جدای افتاده می‌توانند با خدا و یکدیگر آشتی کنند. بروید، و در آن صورت مردم لبیک خواهند گفت. و خواهید دانست که شما سهم خود را در نو شدنی جهانی ایفا کرده‌اید."

و من می‌توانم تصور کنم که چشمان پیروان مسیح از تعجب گرد شده بود، "خداوندا، تجدید جهان از طریق امثال ما؟ حال، این ارزشش را دارد که برایش هر روز بستر خود را ترک کنی. چه چالشی! چه رویایی! آیا ما را به این منظور بکار خواهی گرفت؟"

این داستان استیو جابز، مؤسس کامپیوترهای آپل را به یاد من می‌آورد. او متوجه شد که رشد سریع شرکتش باعث شده بود که استخدام مدیری مجرب که رهبریت کلی را بر عهده گیرد اجتناب‌ناپذیر گردد. پس به سراغ مدیری تراز اول بنام جان اسکولی رفت که در استخدام پیسی کولا بود.

پس از کمی تلاش برای جلب توجه او، شروع کرد به غرق شدن در این احساس که اسکولی پیشنهاد او را رد خواهد کرد. پس او را به بالای آپارتمانی مشرف به پارک مرکزی شهر نیویورک برده، تلاش آخر و نهایی خود را کرد تا او را وادار کند به اپل ملحق شود.

اما پس از آن نیز شرایط مساعد بنظر نمی‌رسید. بالاخره، با نهایت خشم در چشمان اسکولی نگریسته و به او گفت: "می‌خواهی باقیمانده عمر خود را صرف فروش آب شکرदार کنی یا فرصتی را می‌جویی که جهان را تغییر دهی؟"

اسکولی در کتاب خود نوشت که این چالش برق از سر او پراند. و نهایتاً او را بر آن داشت که پیسی کولا را ترک و به کامپیوترهای اپل بپیوندد.

مانند جان اسکولی، همه ما اشتیاقی خدادادی برای تغییر جهان داریم. اما کامپیوترهای شخصی هرگز جهان را به اندازه هدایت یک فرد به ارتباط با مسیح تغییر نمی‌دهند.

وقتی فرد تشنه محبت برای بار اول با فیض خدا آشنا می‌شود، هنگامی که شخصی تنها نهایتاً غنای همراهی مسیح را تجربه می‌کند، زمانی که فرد گناهکار بخشش و وجدان پاک را کسب می‌کند، وقتی که شخصی سرگردان ناگهان برای زندگی خود هدفی می‌یابد، این تاثیر خواهد بود. و واکنش زنجیره‌ای قدرتمندی به جریان می‌افتد.

چنین شخصی مردم جهان اطراف خود را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مرد همسر خود را متأثر می‌کند. والدین در فرزندان خود نفوذ می‌نمایند. دوستان، رفقای خود را آگاه می‌سازند. همکاران، سر نخ را به همکاران دیگر خود نشان می‌دهند. شبکه کوچکی از مسیحیان تشکیل می‌شود. کلیساها تاسیس و تقویت می‌گردند. سازمانهای جدید مسیحی بنیان نهاده می‌شوند. و خیلی زود، زندگی‌های جدید در همه جا شکوفا می‌گردند. به فقرا رسیدگی شده، گرسنگان سیر گردیده، از بیماران عیادت شده، اشخاص تنها محبت می‌ببند و به مجروحین کمک می‌شود تا سلامت خود را باز یابند. پیش از آنکه حتی متوجه شوید آن گوشه از جهان تا حدی تغییر کرده است.

اما یک واکنش زنجیره‌ای باید توسط کسی که راغب به «رفتن» است آغاز شود. کسی که راغب است از محدوده راحت خود قدم بیرون گذاشته، کاری انجام دهد. کسی که مشتاق است بدون عقب‌نشینی بخاطر نجات دهنده‌ای که از مردگان برخاسته، کلامی به زبان آورد. بطریقی بسیار واقعی، تغییر جهانی بر این فعل در فرمان مسیح استوار است: بروید.

آیا امروز روز مناسبی نیست که آنرا به عنوان روزی که تصمیم گرفتید زندگی چیزی فراتر از فروختن آب شکر است، علامت‌گذاری نمایید؟ آیا امروز آن روز ایده آل نیست که به خدا بگویید، "به یاری تو

خواهم «رفت»، و واکنشهای زنجیره‌ای را در جهان خود آغاز خواهم کرد. با قدرت تو ما زندگی‌هایی را تغییر خواهیم داد. شروع کردن آسان نیست، اما ارزشش را دارد، و شما هرگز از اینکه خود را وقف بنای ملکوت او نموده‌اید پشیمان نخواهید شد.

حکمت بزرگسالان

اخیراً در تحقیقی از افراد نود و پنج ساله یا مسن‌تر سوال شد که اگر می‌توانستند از اول زندگی کنند چه کار متفاوتی انجام می‌دادند. جوابهای آنان با موضوع ما بسیار مرتبط است. موارد زیر سه تغییر اساسی هستند که این اشخاص فهرست نمودند:

آنها بیشتر تعمق می‌کردند

آنها زمان بیشتری را صرف دور شدن از برنامه‌های روزمره می‌کردند تا متفکرانه جهت و معنای زندگی خود را بررسی کنند. به این ترتیب، اطمینان حاصل می‌کردند که انرژی که صرف می‌نمودند برای اهداف ارزشمند بکار می‌رفت.

می‌توانم شما را برای انجام کاری مشابه به چالش بکشم، بخصوص که این مسئله به تبدیل شدن به مسیحی واگیردارتر ربط پیدا می‌کند؟ وقتی را صرف آن کنید که فصلهای قبلی این کتاب را مرور و از خود بپرسید در هر بخش از معادله چگونه عمل می‌کنید. آیا در شما شخصیتی با توان بالا در حال رشد است که بتواند مردم را جذب مسیح نماید؟ در کجاها نیاز است تلاش بیشتری به خرج دهید؟

آنها بیشتر ریسک می‌کردند

این افراد مسن به صراحت گفتند اگر فرصت دیگری می‌داشتند، برای قدم گذاشتن بیرون از مناطق امن خود شجاعانه‌تر عمل می‌نمودند. برای ارتقاء سطح کمال خود و جالبتر نمودن زندگی به خطرهای تن در می‌دادند.

شما چگونه؟ این زندگی تنها شانس شما برای انجام اینکار است. و از لحاظ استراتژیکی در کجا می‌توانید بیش از ناحیه انتشار ایمان که آن همه برای فرد دخیل در آن پاداش به همراه دارد ریسک نمایید؟

زندگی مسیحی شما هرگز ماجراجویی مهیجی که من توصیف کردم نخواهد شد مگر آنکه راغب باشید با تکیه بر ایمان قدم بیرون گذاشته و متواضعانه شاهد باشید که خداوند وعده‌های خود را جهت راهنمایی، حفاظت و استفاده از شما در امور مربوط به گسترش ملکوتش تحقق می‌بخشد.

این درسی است که گرگ، یک نوایمان در کلیسای ما، هنگام تلاش جهت بشارت ایمان خود به یکی از اعضای شکاک خانواده خود فراگرفت. گرگ مارک را صدا زده به او گفت، "من به این نتیجه رسیده‌ام که تنها راهی که می‌توان این مسئله بشارت فردی را بطور کامل آموخت این است که جانث را بر کف گذاشته، بیرون بروی. بهترین راه برای پیدا کردن سوراخها در یک زره این است که از آن استفاده کنید. حقایق زیادی در گفته وی نهفته است. شما این کتاب را خوانده، بر اقدامات لازم تعمق کرده و حال، صرف نظر از اینکه آیا آماده هستید یا نه، مجبورید به خط مقدم جبهه رفته بخاطر عزیزانتان نبرد کنید. ممکن است زخمی شوید، اما رشد شخصی و کارآمدی بشارتی فزاینده را در فرآیند مشاهده خواهید کرد. و وقتی نود و پنج ساله شدید، از اینکه ریسک کرده و عقب نکشیدید خوشحال خواهید بود!

بیشتر کارهایی را انجام می‌دادند که بعد از خود آنها باقی بمانند.

آیا لازم است در این مورد نظر بدهم؟ مطمئناً، کارهایی هست که ما می‌توانیم زندگی خود را در آنها سرمایه‌گذاری کنیم که خیلی طولانی‌تر از عمر شصت تا هشتاد ساله ما دوام می‌آورند. اما بازده روحانی سرمایه‌گذاری‌های ابدی را پیش نظر آورید. یک واکنش زنجیره‌ای که شما امروز شروع می‌کنید ممکن است براحتی تا قرن آینده و حتی بازگشت مسیح ادامه یابد. به تأثیر آن در آسمان فکر کنید! چه چیز میتواند هیجان‌انگیزتر و پر اجرتر از این باشد؟

این یک دوره تاریک از زندگی بود. موقع فوتبال بازی کردن با یک دسته افراد غیرکلیسایی خشن که در حال بنای ارتباط با آنان بودم، زردپی آشیل من پاره شده بود. برای اتصال زردپی‌های آسیب دیده زیر تیغ جراحی رفته بودم، اما آنها درست مداوا نشده بودند. در واقع، آنقدر درد داشتم که جراح مجبور شد عمل را تکرار و زخم را باز کند تا مطمئن شود همه چیز بخوبی انجام شده بود. بعد از تقریباً یک هفته دراز کشیدن روی تخت بیمارستان، بالاخره مرخص شدم. و گرچه من و لین برای استراحت و یافتن رمقی تازه به مسافرت رفته بودیم، از بیرون درد می‌کشیدم و از درون نیز افسردگی خفیف آزارم می‌داد. سپس تلفن زنگ زد. این تماسی از راه بسیار دور از طرف همکار ملوانم تام بود که از جزایر ویرجین در میانه سفرهای دریایی تلفن می‌کرد.

با اشتیاق گفت: "من آن کار را کردم!" اولین چیزی که به فکرم خطور کرد این بود که او قایق دوستم را که برای استفاده وی آنرا مرتب کرده بودم در هم شکسته است. پرسیدم: "منظورت چیست، چکار کردی؟"

او توضیح داد: "زندگی خود را تسلیم مسیح کردم. با جان، یکی از افراد کلیسای شما که در سفر هفته گذشته همراهم آمده بود دعا کردم."

اصلاً قادر به باور کردن آن نبودم. بعد از حدوداً سه سال تلاش برای تعلیم، به چالش کشاندن، تشویق و ترغیب این کاندیدای غیرمحمتمل به ایمان آوردن، او بالاخره از خط ایمان گذشته بود. این خبر برای چنان زمانی تلخی از زندگیم چه دلگرمی باور نکردنی بود! از آن موقع مشاهده رفتار و تغییر ارزشهای تام هیجان‌انگیز بوده است. او هنوز مثل سابق اهل رقابت و سرزننده است، اما مانند گذشته خارج از کنترل نیست. او اکنون نیرو محرکه درونی و هدفی دارد که پیش از آن هرگز نداشت.

اشتباها برداشت نکنید: او هنوز ناهنجاری‌هایی دارد، اما صادق است و صمیمانه سعی می‌کند بفهمد معنای داشتن زندگی که خدا را خشنود می‌سازد چیست.

کمی قبل، برای مثال، او در مهمانی کارکنان کشتی که من بعداً در موردش شنیدم حضور پیدا کرد. ظاهراً کمی در نوشیدن مشروبات زیاده‌روی کرده و کنترل خود را تا حدی از دست داده بود. اما بلافاصله بعد از آن، نامه‌ای نوشت تا از تمامی کارکنان عذرخواهی کند. به آنان گفت که این گونه رفتارها با تعهدی که او اخیراً به مسیح سپرده بود سازگار نبوده و از آنان خواسته بود او را ببخشند. من می‌توانم اثری که این مسئله بر آنان داشته را تصور کنم! یکی از دوستان تام که تغییرات را در او دیده بود، ابتدا فکر کرد که وی فقط در حال گذر از یک دوره است. سپس نگران این شد که تام عقل خود را از دست داده و یک افراطی مذهبی شده است. اما به مرور زمان در واقع شروع کرد به درک برخی جنبه‌های تام جدید، از قبیل ثبات، جهت، و خصوصیات مخرب کمتر.

دوست تام کنجکاو شد. آن دو شروع کردند به گذراندن وقت با هم و گفتگوی عمیق در مورد این موضوع. تام تا آنجا که می‌توانست به همه سؤالات دوستش جواب داده، و سپس او را تشویق کرد با من و کسان دیگری که می‌توانستند حقایق ایمان مسیحی را بخوبی بیان کنند، صحبت کند. او حتی دوستش را با ماشین از مسیر طولانی میشیگان به حاشیه شیکاگو رساند تا در مراسم کلیسای ما شرکت کند! این گامی راهبردی بود. آنها در خانه ما مانده و آن شب گفتگویی طولانی داشتیم.

از آن هنگام، تام، دوستش و من مکالمات جدی دیگری در مورد انجیل و مفاهیم آن برای زندگی داشته‌ایم. دوست تام در حال باز کردن در قلب خود است، اما آماده گذر از خط ایمان نیست.

هنوز نه. تام و من به دعا ادامه می‌دهیم.

می‌توانید ببینید چرا من در همان شروع به شما گفتم که در زندگی هیچ چیز به اندازه ایجاد دوستی، محبت و هدایت مردم خودسر بسوی ایمان به مسیح هیجان‌انگیز نیست؟ هیچ ماجراجویی مانند آن وجود ندارد و هیچ فعالیتی دیگری از لحاظ سطح پاداشی که عرضه می‌دارد با آن حتی قابل قیاس نیست.

از اینکه می‌بینم تام (تام مسری، اجتماعی و بیقرار) مسیحی واگرداری می‌شود غرق در شعف می‌گردم و انتظار روزی را می‌کشم که دوستش به خانواده پیوسته و به نوبه خود در تلاش برای گسترش محبت خدا و حقیقت به مردمان دیگر با ما همراه شود.

شما چگونه؟ آیا شما هم در این تیم هستید؟ آیا مایلید ریسک کرده و آنچه را در مورد شیوه بیان پیام مسیح آموختید به مرحله عمل برسانید؟

اجازه دهید با بخشی از نامه‌ای که اخیراً از تام دریافت کردم بحث را به پایان رسانم. در حالی که آنرا می‌خوانید، در مورد مردمی که دلتان می‌خواهد در باره مسیح به آنان بشارت دهید فکر کنید. تصور کنید که روزی این نامه از طرف یکی از آنان بدست شما برسد، و اجازه دهید آنقدر شما را تشویق کند که دست به هر کاری تا حقیقتاً مسیحی واگرداری شوید.

بیل عزیز:

می‌خواهم وقت را غنیمت شمرده از تو بخاطر تمامی کمک‌هایت از لحاظ روحانی و به عنوان یک دوست تشکر کنم. من واقعاً از اوقات مشارکتان و چالش‌هایی که مرا به آنها می‌کشانی لذت می‌برم. دعا می‌کنم دوستیمان به رشد خود ادامه داده و تو نیز همچنان مرا به چالش بکشانی.

تقریباً یک سال از زمانی که من زندگی خود را تسلیم مسیح نمودم می‌گذرد. هرگز در تصورم نمی‌گنجید زندگیم اینطور تغییر کند. خداوند به من گوش فرا می‌دهد، و من حضورش را احساس می‌کنم. وقتی مطابق هدایتش عمل نمی‌کنم واقعاً متوجه می‌شوم. هر روز ماجراجویی تازه‌ای است و من چشم انتظار تک تک این ایام هستم.

باز هم ممنونم،

تام

شکل بنشی به پاسخ

۱- بزرگترین موانع شما برای ثبات قدم در رساندن پیام انجیل چیست؟ خلاقانه فکر کنید که چگونه می‌توانید بر هر کدام از آنها غلبه نمایید؟ بهترین ایده‌های خود را بنویسید.

۲- در موضوع اول ما معادله «حداکثر اثرگذاری = توان بالا + ارتباط نزدیک + بیان روشن» را بررسی کردیم. در حالی که این دوره را به پایان می‌بریم، جدول زیر را بکار گیرید تا برنامه‌ای عملی برای نحوه ادامه بهبود خود در هر کدام از این بخشها تهیه کنید.

گامهایی که جهت بهتر شدن در این قسمت بر خواهم داشت	
	توان بالا
	ارتباط نزدیک
	بیان روشن

بحث موضوع

۱- این دوره چگونه شما را در مطیع‌تر شدن نسبت به فرمان اعظم یاری کرده است؟ داستان رشد خود را با سایر اعضاء گروه در میان گذارید.

۲- فکر می‌کنید بزرگترین موانع برای تثبیت نمودن تفکر بشارت دادن ایمانتان کدامها هستند؟

۳- به صورت یک گروه، سعی کنید حداکثر راههای مبتکرانه ممکن را بخاطر آورید که به کسب اطمینان از اینکه هر یک از اعضاء گروه به بشارت ایمان خود به دیگران ادامه خواهند داد کمک می‌نمایند.

۴- برنامه‌های عملی خود را با یکدیگر در میان گذارید. چطور در نواحی توان، ارتباط نزدیک و بیان پیشرفت حاصل خواهید کرد؟

۵- به عنوان یک گروه، وقتی را صرف کنید تا خداوند را بخاطر آنچه به اتفاق فراگرفته‌اید و برای رشدی که در دوره کشف تجربه کردید ستایش نمایید؟

۶- به صورت یک گروه، برای کسانی که سعی کرده‌اید در مورد مسیح با آنان سخن گویند (و نیز آنانی که قصد دارید با آنها صحبت کنید)، و برای دوستانی که در مدتی که شما این دوره را می‌گذرانید به مسیح ایمان آوردند دعا کنید.

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحثی که روی این مطلب داشتیم، فکر اصلی و باور اولیه‌ای را که در مورد این مطلب داشتید، چگونه عوض کرده است؟ افکار خود را در زیر خلاصه کنید.

۲- چگونه می‌خواهید این مطلب را به کار بندید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهداف ایمان برقرار، و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

با کمک خدا، من: